

آموزه «تثلیث»، از اساسی‌ترین آموزه‌های مسیحی است که مسیحیان برای آن اهمیت بسیاری قائل هستند؛ به همان‌سان که توحید در اسلام، اساس باورها و اعمال است. مسیحیت مانند اسلام و یهودیت، دینی توحیدی است، ولی توحید آن تثلیثی شده است و این تثلیث، آنچنان مهم شده است که هر کاری را با آن آغاز می‌کنند. به نام پدر، پسر و روح‌القدس، عبارت بسیار پرکاربرد در مسیحیت، همانند «بسم‌الله» در اسلام کاربرد دارد. هیچ آموزه‌ای همچون تثلیث در مسیحیت بروز و ظهور ندارد. با این حال، فهم آن ممکن نیست. تلاش حدود هزار و پانصد ساله مسیحیان برای توجیه و تبیین تثلیث، به اینجا منتهی شده است که آن را راز و رمزی غیرقابل گشودن بدانند تا جایی که قدیس آنسلم (۱۱۰۹م) در این‌باره جمله معروفی دارد: «ایمان می‌آورم تا بفهمم» (مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸).

تثلیثی که در مسیحیت و در فرقه‌های کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان، رایج است، تثلیث روح‌القدسی است؛ به این معنا که رأس سوم تثلیث را روح‌القدس تشکیل می‌دهد. در این نوشتار، ابتدا این تثلیث به اختصار بیان می‌شود و پس از آن به بررسی این موضوع می‌پردازیم که قرآن این تثلیث را رد کرده است، یا تثلیثی که رأس سوم آن را حضرت مریم علیها السلام تشکیل داده است. در این نوشتار از آن، به‌عنوان «تثلیث مریمی» یاد شده است.

تثلیث در مسیحیت

در آموزه تثلیث، مسیحیان معتقدند که خدای واحد در سه شخص پدر، پسر و روح‌القدس تجلی یافته است. آنان به سه اقنوم و سه شخص که جنبه الوهی دارند، معتقدند و برای اینکه به شرک متهم نشوند، معتقدند: این سه شخص، تجلی یک حقیقت هستند. مسیحیان می‌کوشند در هنگام بیان سه‌گانگی خدا، یگانگی خدا را بیان کنند (میشل، ۱۳۷۷، ص ۷۲). دفاع از چنین آموزه عقل‌ستیز و بازگشت تثلیث به توحید، اصلی‌ترین دغدغه متألهان مسیحی بوده است؛ زیرا مسیحیان اولیه هیچ اعتقادی به تثلیث نداشتند و اغلب مسیح را پیامبر خدا و برگزیده وی می‌دانستند. ایونی‌ها — گروهی از یهودیان که به مسیحیت گرویده و تا پایان قرن اول در سرزمین‌های مختلف شامات حضور داشته‌اند — و مسیحیان قرون اولیه مسیحی، عیسی را صرفاً یک انسان معمولی می‌دانستند که پسر حضرت مریم است. علمای مسیحیت در قرون بعدی، این اصل را وارد مسیحیت کردند (مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۶۰-۶۱؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۶۲؛ لین، ۱۳۸۰، ص ۶۲-۷۰؛ وان وورست، ۱۳۸۴، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ اف‌ئی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۴۰۳-۴۰۸).

تثلیث مریمی یا تثلیث روح‌القدسی؛ کدام یک مورد انکار قرآن

Sadeqnaqavi@Yahoo.com

حسین نقوی / استادیار گروه ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

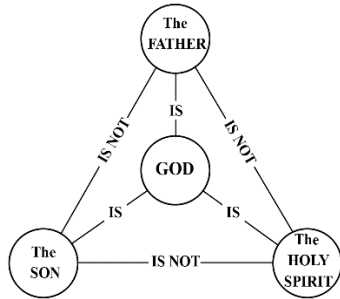
دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۰

چکیده

آموزه الوهیت حضرت عیسی علیه السلام و آموزه تثلیث در مسیحیت، موضوعی بسیار مهم هستند. البته این آموزه‌ها، از جهات گوناگون قابل نقد می‌باشند: از لحاظ عقلی، تاریخی، از دید عهد جدید و نیز از منظر قرآن کریم. نکته مهم در این میان، این است که تثلیث مشهور میان مسیحیان، متشکل از پدر، پسر و روح‌القدس است، ولی قرآن در رد الوهیت حضرت عیسی و مادرش حضرت مریم، آیات بسیاری را مطرح کرده است. این امر موجب شده است که برخی از مسیحیان گمان کنند که قرآن، تثلیث مسیحیان را درست درک نکرده و آن را متشکل از پدر، پسر و مادر (حضرت مریم) تلقی کرده است. این مقاله بر آن است تا به این تصور اشتباه برخی مسیحیان پاسخی درخور بدهد، هرچند از سوی برخی نویسندگان مسلمان، پاسخ‌های خوبی به آن داده شده است، ولی به نظر می‌رسد این پاسخ‌ها، کامل و جامع نیستند. پاسخ صحیح این است که قرآن هم تثلیث روح‌القدسی و هم تثلیث مریمی را رد کرده است؛ قرآن کاملاً آگاهانه و هوشمندانه عمل کرده و از تاریخ مسیحیت و باور مسیحیان کاملاً آگاه بوده است.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، الوهیت، تثلیث، اقانیم، توحید و آیات قرآن.

مسیحیان برای فهم تثلیث چنین تصویری را ارائه می‌دهند:



در این تصویر، پدر (the father)، پسر (the son) نیست و پسر هم، روح‌القدس (the holy spirit) نیست. همچنان‌که روح‌القدس هم، پدر نیست، در عین حال پدر خداست، پسر خداست و روح‌القدس هم خداست. با این حال، هر کدام خدایی هستند با اوصاف کامل خدایی؛ یعنی واجب‌الوجود هستند.

نقد تثلیث

نقد نخست این است که در هیچ جایی از عهد جدید، واژه «تثلیث» و کلمات هم‌خانواده آن به کار نرفته است. مسیحیان برای اثبات تثلیث از کتاب مقدس، به آیاتی استناد کرده‌اند که اصلاً از آنها تثلیث استنباط نمی‌شود. افزون بر این، در نقل این عبارات در اناجیل مختلف، اختلافاتی وجود دارد؛ در برخی از آنها، به نام پدر و پسر و روح‌القدس وجود ندارد. آن عبارت این است: «پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمیم دهید» (متی ۲۸: ۱۹). همچنین این عبارت: «فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح‌القدس با جمیع شما باد» (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴) روشن است که از این عبارات تثلیث بر نمی‌آید.

نقد دیگر این است که وقتی به کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم، با آیاتی مواجه می‌شویم که به‌طور صریح، اعتقاد به الوهیت شخص دیگری به غیر از پدر را نفی می‌کند. این یعنی رد تثلیث. با مراجعه به نوشته‌هایی که در نقد مسیحیت نگاشته شده است، به راحتی می‌توان به این مطالب دست یافت. در اینجا تنها به یک عبارت بسنده می‌شود و آن اینکه، در انجیل یوحنا «خدای واحد حقیقی» خدای پدر معرفی شده است (یوحنا ۱۷: ۳).

نقد دیگر این است که تثلیث با عقل سازگار نیست. مسیحیان به این مسئله، یک پاسخ مشترک می‌دهند مبنی بر اینکه ما نباید انتظار داشته باشیم که کیفیت این امور را بفهمیم و منطقی انسانی هیچ‌گاه نمی‌تواند این مسائل را حل کند (اولیوت، ۲۰۰۷، ص ۷۲). مسیحیان بر این باورند که تثلیث را جز با ایمان

عالمان مسیحی در هر بیانیه یا استدلالی، همواره در کنار تثلیث، به توحید می‌پردازند تا متهم به شرک نشوند. البته چون نتوانستند این آموزه خردستیز را خردپذیر جلوه دهند، مدعی خردگریزی آن شدند و مسیحیان را از بحث درباره آن برحذر داشتند: «آموزه تثلیث، ظریف و پیچیده است و مسیحیان معمولی باید آن را بدون اینکه بتوانند کاملاً توضیح دهند، بپذیرند» (Watt, 1983, p. 4).

در بیان تثلیث، کلیسای کاتولیک در اعتقنامه رسمی خود (کتگیزم) این چنین می‌گوید: تثلیث واحد است. ما به سه خدا اعتراف نمی‌کنیم، بلکه به خدای واحد در سه اقنوم معترفیم؛ یعنی تثلیثی که از نظر جوهر واحد است. پس اقامیم ثلاثه در یک الوهیت سهیم نیستند، بلکه هر یک از آنها به‌طور کامل خدا هستند: پدر همان پسر و پسر همان پدر و پدر و پسر همان روح‌القدس هستند (Catechism of..., 1994, p. 60).

تا اینجا تثلیث را به توحید بازگردانند، اما در ادامه توحید را نیز به تثلیث بازمی‌گردانند: خدا یگانه است، اما تنها نیست. پدر، پسر و روح‌القدس، تنها نام‌هایی نیستند که بر کیفیت‌های وجود الهی دلالت کنند؛ زیرا آنها واقعاً متمایز از همدیگرند. نه پسر پدر است و نه پدر پسر و نه روح‌القدس، پدر یا پسر است (Ibid).

مسیحیان در ارتباط با تثلیث به چهار گزینه زیر به‌طور همزمان اعتقاد دارند:

- سه شخص (اقنوم) هستند که الوهیت دارند.
- نه به این معنا که هر کدام قسمتی از الوهیت را دارند، بلکه هر کدام به‌تنهایی به نحو کامل الوهیت دارند. الف) خدای پدر خدای کامل است؛ ب) خدای پسر خدای کامل است؛ ج) روح‌القدس خدای کامل است.
- هر شخص با دیگری متمایز دارد. این سه شخص از یکدیگر متمایز هستند و به واسطه ویژگی‌های شخصیتی از یکدیگر متمایز داده می‌شوند (اولیوت، ۲۰۰۷، ص ۵۴). این به این معناست که؛ الف) پدر، پسر نیست؛ (تمایز پدر از پسر)؛ ب) پدر، روح‌القدس نیست؛ (تمایز پدر از روح‌القدس)؛ ج) پسر، روح‌القدس نیست. (تمایز پسر از روح‌القدس)
- فقط یک خدای واحد حقیقی وجود دارد. برخی تصور می‌کنند که مسیحیان به سه خدا اعتقاد دارند، درحالی‌که این گونه نیست؛ مسیحیان یک خدا را می‌پرستند، ولی آن خدا سه شخص (شخص) دارد و آیات زیادی در کتاب مقدس، مبنی بر یگانگی خدا وجود دارد (اولیوت، ۲۰۰۷، ص ۱۶-۲۰).
- بین شخصیت‌های تثلیث تساوی وجود دارد. مسیحیان بر این باورند که در عین حال که پسر مولود جاودانی از پدر است، در عین حال از او کمتر نیست؛ روح‌القدس که از ازل از پدر و پسر صادر می‌شود، از آن دو کمتر نیست و در الوهیت با هم مساوی هستند (همان، ص ۷۵).

مستحکم و حقیقی به مسیح، از راه دیگری نمی‌توان درک کرد. اما این مطلب هنگامی درست است که یک باوری عقل‌ستیز در میان نباشد. از سوی دیگر عقل ما نتواند تبیین درستی از آن باور ارائه دهد. در این صورت، گفته می‌شود که عقل اصل آن آموزه را رد نمی‌کند و از آنجایی که متون دینی معتبر آن را تثبیت کرده‌اند، ما به آن ایمان می‌آوریم. مانند تدبیر بدن توسط روح که ما کیفیت آن را نمی‌توانیم تبیین کنیم، ولی از آنجاکه این مطلب عقل‌ستیز نیست و متون دینی معتبر نیز آن را بیان کرده‌اند، ما به آن ایمان داریم. اما آموزه تثلیث، هم عقل‌ستیز است و هم، چنان‌که بیان شد، متون دینی آن را تأیید نمی‌کنند.

چند اشکال عقلی به تثلیث مطرح می‌شود و عقل‌ستیز بودن آن ثابت می‌شود.

نخست اینکه، ممکن نیست که در آن واحد دو موجود غیر محدود وجود داشته باشد؛ چراکه هر کدام را که نامحدود بنامیم، به این معنی است که همه هستی از او پُر است. پس دیگر جایی برای موجود نامحدود، دیگر نمی‌ماند. اگر اقنوم اول تثلیث، خدای مطلق باشد و غیر محدود، پس دیگر اقنوم دوم نمی‌تواند اینچنین باشد. وجود دو خدای نامحدود از لحاظ عقلی محال است.

دوم اینکه، حاصل جمع سه عدد یک، برابر با سه است، ولی در تثلیث آمده است که حاصل جمع سه عدد یک، برابر با یک است! چگونه می‌توان امر یگانه‌ای را در همان حال که یکی است، سه تا دانست. یا در همان حال که سه تا است، یکی پنداشت؛ زیرا این کار مستلزم تناقض عقلی صریح خواهد بود.

نگرش قرآن به تثلیث

آنچه که در تثلیث میان اسلام و مسیحیت مشترک است و قرآن در مورد آن، اهل کتاب را دعوت به این امر مشترک می‌کند: «... تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...» (آل‌عمران: ۶۴). بندگی خدای پدر است، یعنی همان بندگی الله است. بر این اساس، قرآن در صدد نفی الوهیت دو رأس دیگر مثلث تثلیث است؛ یعنی حضرت عیسی علیه السلام و روح‌القدس. بنابراین، اگر قرآن در آیات مختلف، الوهیت دو شخصیت از تثلیث را رد کند، تثلیث را درهم شکسته و آن را رد کرده است. از لحاظ منطقی نیز این عمل کاملاً معقول است؛ زیرا معنی ندارد که هر سه رأس مثلث تثلیث ابطال شود؛ زیرا الوهیت خدای پدر مورد تردید نیست.

بر این اساس، قرآن به شیوه‌ای معقول در چند گام، ابتدا اصل فرزند داشتن خدا و خدا بودن غیرخدا را رد کرده، و سپس برخی اشخاص را نام برده، اعم از تثلیثی و غیرتثلیثی و فرزند خدا بودن و الوهیت آنان را رد کرده است. پس از آن، با ابطال خدا بودن دو شخصیت تثلیث، اصل تثلیث را نیز رد کرده است.

گام نخست اینکه، قرآن به صورت کلی و بدون ذکر نام شخص، فرزند داشتن خدا و الوهیت غیرخدا را رد کرده است. می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل‌عمران: ۷۹ و ۸۰)؛

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انعام: ۱۰۰ و ۱۰۱)؛

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلِداً وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلِداً» (مریم: ۸۸-۹۲)؛
«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» (انبیاء: ۲۶).

در گام دوم، قرآن با یادکرد نام اشخاصی نظیر عذیر نبی و حضرت عیسی علیه السلام و یا عناوینی مانند احبار و رهبان، الوهیت آنان را رد می‌کند می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل‌عمران: ۵۹)؛
«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُو إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۰ و ۳۱)؛

«إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» (زخرف: ۵۹) (هو در این آیه به «ابن مریم»

در آیات پیشین اشاره دارد).

در گام سوم، قرآن بسیار هوشمندانه بدون ذکر نام اقاییم تثلیث، متذکر تثلیث شده و در ادامه به ظرافت، خدا بودن دو شخصیت تثلیث را به شیوه‌ای عقلی رد می‌کند. آیات قرآن به گونه‌ای بحث را پیش می‌برند که در تاریخ مسیحیت هر نوع تثلیثی که مطرح شده است، اعم از اینکه امروزه اکثریت، طرفدار آن باشند و یا نباشند، به صورتی معقول رد می‌شوند و تمام فروض در این زمینه باطل می‌شوند. قرآن در دو سوره متذکر تثلیث شده است، بدون اینکه از اقاییم تثلیث نامی ببرد. یکی در سوره نساء، آیه ۱۷۱ و دیگری سوره مائده، آیه ۱۷۳ است که در هر دو مورد، پس از بیان اینکه نباید قایل به تثلیث شد، به صورت عقلی، الوهیت دو شخصیت را رد می‌کند. همان‌گونه که بیان شد، در تثلیث با ابطال دو

رأس از تثلیث، اصل تثلیث درهم می‌شکند. پس، اینکه قرآن پس از ذکر عنوان عام تثلیث، به ابطال عقلی الوهیت دو شخصیت می‌پردازد، کاملاً حرکتی هوشمندانه و معقول و منطقی است. بنابراین، این‌گونه نیست که قرآن از تثلیث مسیحی بی‌خبر باشد. همان‌گونه که مشهور است مسیحیان به قرآن ایراد گرفته‌اند که قرآن الوهیت. مریم علیها السلام را رد می‌کند، گویا خبر ندارد که تثلیث مسیحی، روح القدس است.

نخست به بررسی آیات سوره نساء می‌پردازیم: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا» (۱۷۱-۱۷۲).

در آیه نخست، قرآن به مسیحیان می‌فرماید: «... وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً...» یعنی قایل به تثلیث نباشید. در آیه دوم، قرآن الوهیت حضرت مسیح و فرشتگان مقرب را نقد کرده، می‌فرماید: حضرت مسیح و فرشتگان مقرب، نسبت به عبودیت و بندگی خدا، سرکشی و استکبار ندارند و خدا را با رغبت کامل عبادت می‌کنند. روشن است که اگر شخصی، عبودیت و خشوع داشته باشد، دیگر معنا ندارد که خدا باشد. بر این اساس، خدا بودن دو اقنوم تثلیث، یعنی حضرت عیسی علیه السلام و روح القدس، به صورت عقلی رد می‌شود. ممکن است گفته شود: تعبیر «روح القدس» با «الملائكة المقربون» سازگار نیست؛ به این معنی که مسیحیان، روح القدس را فرشته نمی‌دانند، بلکه خدا می‌دانند. در پاسخ باید گفت: همان‌گونه که حضرت عیسی علیه السلام به تعبیر مسیحیان انسانی بوده است که خدا شده است، یا خدایی بوده که بشر شده است، روح القدس نیز می‌تواند فرشته‌ای باشد که از دید مسیحیان، خدا شده است، یا خدایی بوده است که نقش واسطه و فرشته‌بودن را بازی می‌کند. با نگاهی به عهد قدیم نیز چنین برداشت می‌شود که روح القدس باید از سنخ فرشتگان باشد. در هر صورت، آنچه متبادر می‌شود، این است که حضرت عیسی علیه السلام جنبه بشری و روح القدس، جنبه فرشته‌بودن دارد. افزون بر این، باید گفت: سه اقنوم، طبق دیدگاه مسیحیان، سه شخصیت متمایز هستند؛ به این معنی که روح القدس، خدای پدر نیست و از طرفی نیز خدای پسر نیست. بر این اساس، به یقین می‌توان گفت: سنخ روح القدس، باید از سنخ فرشتگان باشد، این موضوع با آنچه مسیحیان بیان می‌کنند که روح القدس صادر از خدای پدر است، سازگار است؛ زیرا در اعتقاداتی که در شورای قسطنطنیه صادر شد، چنین تعبیری وجود دارد. بدیهی است که روح القدس از سنخ بشر، جن و سایر موجودات نیست، بلکه از سنخ فرشتگان است. بنابراین

قرآن، با واقع‌بینی مثال‌زدنی، با به‌کارگیری تعبیر فرشتگان مقرب، الوهیت روح القدس مسیحیان را زیر سؤال می‌برد. مسیحیان نیز نمی‌توانند عبودیت و سرسپردگی حضرت عیسی علیه السلام و روح القدس را انکار کنند؛ زیرا تعابیر کتاب مقدس آنان، این را تأیید می‌کند. با توجه به این آیات، تثلیث روح القدس، که اکثریت مسیحیان آن را پذیرفته‌اند، به روش عقلی ابطال می‌شود؛ به این معنی که در تثلیث، هر شخصیتی در نظر گرفته شود، غیر از خدای پدر، مطیع و فرمانبردار خدای پدر است که در مسیحیت، حضرت عیسی علیه السلام و روح القدس، دو شخصیت تثلیث هستند که در کنار خدای پدر، در نظر گرفته می‌شوند. از این دو شخصیت، حضرت عیسی علیه السلام در اذهان به صورت انسان تلقی می‌شود. همچنان‌که در تصاویر خود مسیحیان و تلقی آنان چنین ترسیم شده است. روح القدس نیز در اذهان به صورت فرشته تلقی می‌شود، کما اینکه در تصاویر خود مسیحیان و تلقی آنان چنین منعکس شده است. به هر حال، با وجود اطاعت و سرسپردگی این دو شخصیت به خدای پدر، الوهیت آن دو عقلاً زیر سؤال می‌رود.

اما قرآن در سوره مائده، در ابتدا و میان و پایان آن، متذکر دو شخصیت دیگر می‌شود و الوهیت آن دو را نیز رد می‌کند. در آیه ابتدایی این سوره، بدون ذکر تثلیث، الوهیت حضرت عیسی و مادرش را نقد می‌کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: ۱۷).

در این آیه، از آنجا که فرشته مقرب حضور ندارد و دو شخصیت مذکور، انسان هستند به نکتة عبادت و بندگی اشاره نمی‌شود، بلکه به فقر و احتیاج بشری اشاره می‌شود. آن‌اینکه مرگ و زندگی این دو شخصیت، به دست خدا است و مسیحیان نیز این را قبول دارند و در کتاب‌های مقدس آنان به ابعاد بشری آنان اشاره شده است.

در آیات میانی سوره مائده، قرآن به ذکر تثلیث می‌پردازد. پس از آن، الوهیت دو شخصیت را به صورت عقلی ابطال می‌کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِكُلَّانِ الطَّعَامِ أَنْظَرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ نَمْ أَنْظَرُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ قُلْ أَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۷۲-۷۳).

در سوره مائده آیه ۷۳، کافر بودن باورمندان به تثلیث را بیان می‌شود و در آیات ۷۵ و ۷۶ به بُعد فقری بشری حضرت عیسی علیه السلام و مادرش، که نیاز به غذا است و اینکه نمی‌توانند نفع و ضرری به دیگران برسانند، را مطرح کرده است. این امر منطقی است که شخصیتی که نیاز به غذا دارد، نمی‌تواند خدا باشد و این را نیز مسیحیان قبول دارند و در کتاب‌های مقدس آنان منعکس شده است که حضرت عیسی علیه السلام و مادرش غذا می‌خوردند.

در آیات پایانی سوره مائده، قرآن از قول حضرت عیسی علیه السلام به انکار الوهیت خودش و مادرش می‌پردازند. نکته قابل توجه اینکه به علم محدود حضرت عیسی علیه السلام در مقابل علم نامحدود خدا اشاره می‌شود و بُعد بشری و ضعف وی تذکر داده می‌شود و الوهیت وی رد می‌شود و به این طریق، الوهیت مادر وی نیز از طریق اعتراف حضرت عیسی علیه السلام انکار می‌شود: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده: ۱۱۶).

جالب اینکه، مسیحیان این بُعد (علم محدود حضرت عیسی علیه السلام) را نیز قبول دارند و در کتاب‌های مقدس آنان، بیان شده است. به‌عنوان نمونه به این تعبیر انجیل متی توجه کنیم که درباره زمان قیامت است: «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متی ۲۴: ۳۶). این فقره، به‌روشنی بیان می‌کند که حضرت عیسی علیه السلام علم محدود دارد و این با خدا بودن وی ناسازگار است.

با توجه به آنچه گذشت، قرآن بسیار هوشمندانه و منطقی عمل کرده است. در باب نفی الوهیت انسان‌ها، بیان‌های عام و کلی دارد. در مورد نفی الوهیت، برخی اشخاص مانند عذیر و حضرت عیسی علیه السلام و احبار و رهبان بیان خاص دارد و در مورد تثلیث نیز حرکتی منطقی شروع کرده و به پایان برده است. نخست اینکه، نام اقایم تثلیث را در هیچ‌جا ذکر نکرده است. دوم اینکه، تمام فروض تثلیث در عالم مسیحیت را مطرح کرده است. در مسیحیت غیر از تثلیث روح‌القدس و تثلیث مریمی، تثلیث دیگری وجود ندارد. بر این اساس، قرآن تمام فروض تثلیثی را مطرح کرده و به‌صورت منطقی رد کرده است. سوم اینکه، روش منطقی قرآن اینگونه است که در جایی که تثلیث روح‌القدس را مطرح می‌کند، به جنبه عبودیت توجه می‌کند؛ زیرا روح‌القدس از سنخ بشر نیست و فقر و نیاز بشری ندارد. ولی در جایی که تثلیث مریمی را مطرح می‌کند، به بُعد بشری توجه می‌کند. چهارم اینکه قرآن واقع‌بینانه بحث را پیش می‌برد و کاملاً از محتوای کتاب مقدس مسیحیان و باور آنان مطلع است، هر مطلبی که ذکر

می‌کند، در باور مسیحیان و در کتاب مقدس آنان وجود دارد. مانند عبودیت حضرت عیسی علیه السلام و فرشتگان مقرب و نیز ابعاد بشری حضرت عیسی علیه السلام و مادرش. نکته پایانی اینکه، هر دو جایی که نامی از تثلیث می‌برد و آن را زیر سؤال می‌برد، در آیات بعدی، الوهیت دو شخصیت را انکار می‌کند این موضوع به این معناست که قرآن تثلیث مریمی و روح‌القدس را در نظر دارد و به‌صورت منطقی با رد الوهیت دو شخصیت از تثلیث، تثلیث درهم می‌شکند؛ زیرا قرآن، الوهیت رأس مثلث یعنی خدای پدر (الله) را قبول دارد.

شواهد پرستش مریم در تاریخ مسیحیت

مسیحیان منکر این ادعای قرآن شده‌اند که حضرت مریم علیها السلام دارای الوهیت بوده است. سخن آنان این است که ما تنها سه شخص تثلیث، یعنی پدر، پسر و روح‌القدس، را دارای الوهیت می‌دانیم و برای هیچ کس بجز این سه، مقام الوهی قائل نیستیم. از آنجاکه مریم جزو اشخاص تثلیث نیست، پس ما او را خدا نمی‌دانیم و پرستش نمی‌کنیم.

برخی از مسیحیان با استناد به همین آیه، ادعا کرده‌اند که قرآن تثلیث مورد اعتقاد ایشان را انکار نکرده است، بلکه تثلیثی که قرآن مطرح می‌کند، متشکل از سه شخص «پدر، پسر و مریم» است که با تثلیث رایج در میان مسیحیان «پدر، پسر و روح‌القدس» متفاوت است و گاهی هم نتیجه گرفته‌اند که مسیحیان مورد خطاب قرآن، با مسیحیانی که امروز وجود دارند، متفاوت هستند (سلیمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۸).

پاسخی که غالباً به این سخن مسیحیان داده می‌شود این است که این آیه می‌گوید: مسیحیان برای حضرت عیسی و حضرت مریم، الوهیت قائل شده‌اند؛ اما هرگز از آن بر نمی‌آید که این افراد، اشخاص تثلیث مسیحی هستند؛ زیرا قرآن در آیه دیگری مسیحیان را به جهت آنکه به دانشمندان و راهبان خود الوهیت نسبت داده‌اند، سرزنش می‌کند (توبه: ۳۱). منظور قرآن در این آیه، این نیست که مسیحیان، دانشمندان و راهبان را نیز از اشخاص تثلیث می‌دانند. (ر.ک: نیکدل، ۱۳۸۹؛ اسدی، ۱۳۸۹).

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «اهل کتاب برای رهبران دینی خود نه روزه گرفتند و نه نماز خواندند، بلکه رهبران دینی حرام را حلال و حلال را حرام کردند و آنها نیز از این رهبران پیروی کردند» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۴۶). مفسران نیز الوهیت‌دادن به دانشمندان و راهبان را به همین معنا تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: مسیحیان بی‌هیچ قید و شرطی از آنان فرمان می‌بردند، حال آنکه جز خدای تعالی کسی سزاوار این تسلیم و اطاعت نیست (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۲۶). با توجه به این بیان‌ها،

نتیجه گرفته می‌شود که قرآن درصدد بیان اقانیم تثلیث نبوده و درصدد است که الوهیت افراد را زیر سؤال ببرد.

اما همانگونه که گذشت، با تحلیل آیات قرآن، معلوم شد که قرآن با آگاهی کامل از آنچه در مسیحیت اتفاق افتاده است، سخن گفته و تثلیث را رد کرده است و به‌گونه‌ای مباحث را پیش برده است که تثلیث روح‌القدس و نیز تثلیث مریمی به شیوه‌ای معقول، رد شده است.

اما نکته دیگر اینکه در تاریخ مسیحیت، الوهیت مریم علیها السلام نیز مطرح بوده است. همین امر، کافی است تا بیان قرآن تثبیت شود؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، در مورد الوهیت خدای پدر (الله)، که مناقشه‌ای میان مسلمانان و مسیحیان وجود ندارد و از طرفی هیچ اختلافی نیز در مسیحیت در مورد الوهیت حضرت عیسی علیه السلام نیست، آنچه اختلافی است در اقوم سوم و رأس سوم مثلث تثلیث است. آنچه مشهور است و اکثریت آن را قبول دارند، این است که اقنوم سوم، روح‌القدس است، ولی اگر اثبات شود که در تاریخ مسیحیت عده‌ای هرچند در اقلیت، قائل به الوهیت حضرت مریم علیها السلام بوده‌اند، فرض تثلیث مریمی اثبات می‌شود و قرآن کاملاً آگاهانه، تثلیث مریمی را نیز رد کرده است.

شواهد اثبات الوهیت مریم علیها السلام عبارتند از:

مناقشه نستوریوس (۳۸۱-۴۵۱م): یکی از بحث‌های نستوریوس با دیگر مسیحیان مسئله پرستش مریم بود. در آن زمان، یکی از عناوینی که برای مریم به کار برده می‌شد، عنوان «مادر خدا» بود. نستوریوس، با به کار بردن این عنوان مخالف بود. مخالفت او به این دلیل بود که می‌ترسید عبادت‌کنندگان مسیحی، حضرت مریم را خدا تلقی کنند و این بازگشت به شرک بود (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵). عنوان «مادر خدا»، علاوه بر مردم عادی میان دانشمندان و متکلمان مسیحی نیز طرفدارانی داشت و به همین دلیل به مخالفت با نستوریوس پرداختند. یکی از این افراد، سیریل نام داشت. او بر ضد نستوریوس لعنت‌نامه‌ای تنظیم کرد:

اگر کسی اعتراف نکند که امانوئل [امانوئل نامی عبری به معنای «خدا با ماست». در کتاب اشعیا ۷: ۱۴ آمدن وی پیشگویی شده است. و آن در انجیل متی، ۱: ۲۲ به ظهور مسیح تفسیر شده است [New Catholic ..., V5, p. 192, 2003] حقیقتاً خداست و بنابراین، اعتراف نکند که باکره مقدس مادر خداست و نیز اعتراف نکند که او [مریم] در جسم خود کلمه خدا را که جسم گردید، به دنیا آورد ملعون باد (لین، ۱۳۸۰، ص ۹۵).

در سال ۴۳۱ میلادی، در شهر افسس شورای تشکیل شد. در این شورا، آرای نستوریوس رد شد. این شورا در پایان کار خود بیانیه‌ای صادر کرد که در آن اعلام می‌کند: «... ما اعتراف می‌کنیم که باکره

مقدس "مادر خدا" است؛ زیرا کلمه خدا متجسم شد و انسان شد و از زمان لقاح خود، کلمه بدن را که از مریم مقدس گرفته بود، با خود متحد کرد» (لین، ۱۳۸۰، ص ۹۷).

نستوریوس، از دو جهت با مسیحیان مناقشه داشت: یکی، پرستش مریم که در میان عوام رایج شده بود. دیگر اینکه، یک انسان نمی‌تواند «مادر خدا» باشد؛ زیرا مادر و فرزند همیشه از یک ذات‌اند و اگر فرزند خدا باشد، مادر نیز خداست. اما نظر نستوریوس در شورای افسس رد و نظر سیریل تصویب شد و از اعتقادات مسیحیان شد. نستوریوس، در قرن پنجم میلادی می‌زیست که هنوز دو قرن به ظهور اسلام مانده بود. در واقع، این بحث‌ها و اعتقاداتها باورهای مسیحیان پیش از اسلام را درباره حضرت مریم نشان می‌دهد (ر.ک: هوشنگی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۱-۲۲۴).

از دیگر شواهد اثبات اینکه مسیحیان قائل به الوهیت مریم علیها السلام بوده‌اند، کتابی است با عنوان *العدراء القدیسه؛ موسوعه مریمیة جامعه* که به قلم بزرگان مسیحی نوشته شده و مورد تأیید جامعه مسیحیت است و در لبنان در مطبعه دیر المخلص به چاپ رسیده است. در این کتاب تعبیری وجود دارد برای اثبات این مطلب که مسیحیان مریم را پرستش می‌کردند. ولی مقاله‌ای در آن وجود دارد که به‌صراحت بیان می‌کند که حضرت مریم پرستش می‌شده است. عنوان مقاله این است: «القدیس یوحنا الدمشقی المتعبد لمریم»؛ یعنی «یوحنا دمشقی پرستشگر مریم»؛ در ابتدای مقاله آمده است: پرستش مریم علیها السلام مشخصه دمشقی است و در جایی نیز بیان کرده است که «فمن من القدیسین لم یتعبد لمریم!» یعنی از قدیسان کیست که مریم علیها السلام را پرستش نکند! در پایان مقاله، بیان می‌کند که تمام شرقی‌ها مریم‌پرست بوده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۹۵۴، ص ۲۴۱-۲۴۹).

میلر در کتاب خود می‌نویسد:

در قرن چهارم میلادی بسیاری از بت‌پرستان مسیحی شدند. این افراد بعضی رسوم و اعتقادات سابق خود را نیز با خود همراه آورده، مسیحیت خود را با آن رسوم و عقاید همراه ساختند. مثلاً به‌جای آنکه خدایانوی زمان بت‌پرستی خود را عبادت کنند، به عبادت مریم باکره پرداختند (میلر، ۱۹۸۱م، ص ۲۵۸).

ویلیام مونتگمری وات نیز مانند میلر، این فرقه را گمراه تلقی کرده، می‌گوید: شاید عقیده به شراکت مریم علیها السلام در اقانیم ثلاثه، از اعتقادات این فرقه باشد. وی مطرح می‌کند که تثلیثی مرکب از پدر، پسر و مادر وجود داشته است. این دیدگاه در برخی مجامع و از جمله در میان برخی مسیحیان جزیره العرب رواج داشت (مونتگمری وات، ۱۳۷۳، ص ۳۹).

در کتاب *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ* آمده است که تا پیش از سال ۵۹۰ میلادی، احترام و پرستش مریم، مادر عیسی، متداول شده بود (کرنز، ۱۹۹۴، ص ۱۳۱).

جمع‌بندی

با توجه به آنچه گذشت، الوهیت مریم علیها السلام در مسیحیت سابقه داشته است. این مسئله غیرقابل انکار است. بر این اساس، شخصیت‌های الوهی که می‌توان در مسیحیت شمرد، عبارتند از: خدای پدر، پسر، روح‌القدس و حضرت مریم علیها السلام. در برخی نقل‌ها، یوسف نجار یعنی نامزد حضرت مریم علیها السلام نیز در تثلیث مطرح شده است که بسیار ضعیف و نادر است. احبار و رهبان نیز مطرح هستند که اولاً، عنوانی عام هستند و اسم شخص خاصی نیامده است. ثانیاً، الوهیت آنان از سنخ الوهیتی نیست که هم‌رتبه خدای پدر قرار گیرند و اینان در تثلیث مطرح نمی‌شوند. بنابراین، یا باید قائل به تربیع شویم؛ یعنی در مسیحیت در مقطعی از تاریخ، چهار خدا مطرح بوده است و یا اینکه می‌توان دو تثلیث مسیحی در نظر گرفت و آن اینکه خدای پدر و پسر در هر دو تثلیث یکسان باشند، ولی رأس سوم تثلیث در یکی، روح‌القدس و در دیگری مریم علیها السلام باشد. با توجه به تاریخ مسیحیت و آیات قرآن، در نظر گرفتن دو تثلیث در تاریخ مسیحیت، که هر کدام طرفدارانی داشته‌اند، معقول‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا تربیع در مسیحیت اگر هم مطرح شده باشد، دیری نپاییده و از بین رفته است و نشان و مشخصه مسیحیت، تثلیث آن شده است. بر این اساس، قرآن با آگاهی کامل از تاریخ مسیحیت، اقدام به رد تثلیث روح‌القدس و تثلیث مریمی کرده است. ممکن است گفته شود که طرفداران تثلیث مریمی در اقلیت هستند و به حساب نمی‌آیند. در پاسخ باید گفت: در هر صورت چنین تفکری وجود داشته است و قرآن برای رد منطقی و معقول آن اقدام کرده است. همچنان‌که در جهان اسلام و تشیع، اقلیتی قائل به الوهیت حضرت علی علیه السلام با عنوان «علی‌اللهی» هستند؛ آیا ائمه معصومین علیهم السلام و علمای اسلام، نباید به رد افکار آنان بپردازند و صرفاً به بهانه اقلیت بودن، از رد عقاید باطل آنان باید چشم‌پوشی کرد!

با توجه به آنچه مطرح شد، باید گفت: قرآن از آموزه‌های مسیحیت به‌طور کامل آگاه بوده و با روش منطقی و هوشمندانه به نقد تمام انواع تثلیث در مسیحیت پرداخته است. نمی‌توان با یک ادعا، که قرآن با مسیحیت آشنا نبوده، مسیحیت و تثلیث آن را تظہیر کرده و این آموزه خلاف عقل را، آموزه‌ای الهی قلمداد کرد.

پس از پذیرفته شدن عید عروج از سوی کلیسای روم در سال ۷۵۰ میلادی، به دنبال مراسم عید، پرستش مریم علیها السلام به‌عنوان مادر خدا در حوزه کلیسای روم، به‌ویژه در فرانسه، به تدریج رواج فوق‌العاده‌ای یافت. از قرن دوازدهم به بعد، پرستش مریم علیها السلام به دلیل اینکه وی حامل خدا بود، صورت مشخص گرفت. اما سابقه آن ظاهراً به کلیسای بیزانس می‌رسد که در قرن ششم میلادی، این اعتقاد را لازمه راست‌کیشی (ارتدوکسی) شمرد (الدر، ۱۳۲۶، ص ۵۱).

با بررسی تاریخ کلیسا، می‌توان گروه‌هایی را یافت که حضرت مریم را همچون خدای خالق می‌پرستیدند. برخی از نویسندگان مسیحی کاتولیک، در دوران معاصر گفته‌اند: «کسانی که مریم علیها السلام را فراموش نموده و از پرستش او غفلت می‌کنند، از لحاظ اخلاقی نجات آنها ممکن نمی‌شود» (همان، ص ۵۲). روشن است که این نویسنده، آشکارا قایل به پرستش حضرت مریم علیها السلام است.

تعبیر جان ناس درباره این مسئله، در کتاب خود این است که در کلیسای غرب، مریم علیها السلام را به دلیل اینکه مادری است عذرا و دارای احساسات و عواطف مادری نسبت به فرزند خود، احترام می‌گذارند. درحالی‌که در کلیسای شرق، مریم علیها السلام را مانند خدای متعال پرستش می‌کنند و او را موجودی فوق بشر می‌دانند که در رحم او، بُعد انسانی و الوهیت در پیکر عیسی علیه السلام امتزاج یافت (ناس، ۱۳۸۲، ص ۶۴۹-۶۵۰).

کاکس می‌گوید: با وجود اختلاف‌های عقیدتی بسیار درباره مریم علیها السلام، وی دارای چهره‌ای بسیار محبوب و محترم در میان بیشتر مسیحیان است. وی یک شخصیت محوری برای پرستش عمومی است. پس از «دعای خداوند»، که عیسی علیه السلام به شاگردانش تعلیم داد، دعای «سلام بر تو باد ای مریم»، احتمالاً بیش از هر دعای دیگری در جهان مسیحیت خوانده می‌شود (کاکس، ۱۳۷۸، ص ۶۸-۶۹).

بسیاری از نویسندگان بر این باورند که به هنگام عشای ربانی، همان‌طوری که ما از جسم مسیح سهیم و برخوردار می‌شویم، از جسم مریم نیز برخوردار می‌شویم (الدر، ۱۳۲۶، ص ۵۲). از این عبارت، چنین برداشت می‌شود که کاتولیک‌ها آن حضرت را چون فرزندش، خدا می‌دانند.

تونلی لین نیز در کتاب *تاریخ تفکر مسیحی* می‌نویسد: شهر آینسیدلن (Einsiedeln) سال ۱۵۰۶ میلادی به پرستش مریم علیها السلام شهرت داشت (لین، ۱۳۸۰، ص ۲۷۷).

ویل دورانت نیز همانند تونلی لین بیان می‌کند که مسئله پرستش حضرت مریم، اختصاص به قرون نخستین مسیحیت نداشته است. چنان‌که در تاریخ آمده است؛ حتی تا قرن شانزدهم میلادی نیز برخی از شهرهای اروپایی به پرستش مریم باکره مشهور بوده‌اند (دورانت، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۵۴۷؛ ج ۱۰، ص ۳۷۴؛ ج ۵، ص ۱۸۹).

اسدی، علی، ۱۳۸۹، «خدای سه گانه؛ سیر پیدایش و تحول عقیده تثلیث و نگرش انتقادی قرآن کریم به آن»، معرفت ادیان، ش ۴، ص ۳۵ - ۵۶.

آگریدی، جوان، ۱۳۸۴، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، طه.

اولیوت، استوارت، ۲۰۰۷م، یگانگی در تثلیث، بی‌جا، نور جهان.

برقی، احمدبن محمدبن خالد، ۱۳۷۱ق، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامية.

اف ئی، پیترز، ۱۳۸۴، یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز ادیان و مذاهب.

جمعی از نویسندگان، ۱۹۵۴، العذراء القديسة؛ موسوعة مريمية جامعة، لبنان، مطبعة دير المخلص.

الدر، جان، ۱۳۲۶، تاریخ اصلاحات کلیسا، ترجمه نور جهان، تهران، نور جهان.

دورانت، ویل؛ ۱۳۷۸، تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران، تهران، علمی و فرهنگی.

سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، ۱۳۸۵ درآمدي بر الاهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت، قم، طه.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات جامعة المدرسین.

کاکس، هاروی، ۱۳۷۸، مسیحیت، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مرکز ادیان و مذاهب.

کرنز، ارل، ۱۹۹۴م، سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ: بخش اول از آغاز تا ۱۵۱۷، ترجمه آرمان رشدی، شورای

کلیساهای جماعت ربانی، آموزشگاه کتاب مقدس.

لین، تونی، ۱۳۸۰، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسوریان، تهران، فرزانه.

مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۸۴، درنامه الاهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز ادیان و مذاهب.

_____، ۱۳۸۵، درآمدي بر الاهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، تهران، کتاب روشن.

مونتگمری وات، ویلیام، ۱۳۷۳، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی.

میشل، توماس، ۱۳۷۷، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز ادیان و مذاهب.

میلر، و.م.، ۱۹۸۱م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، تهران، حیات ابدی.

ناس، جان بایر، ۱۳۸۲، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.

نیک‌دل، محمدجواد، ۱۳۸۹، «الوهیت حضرت مریم؛ باوری مسیحی یا تهمتی تاریخی؟»، معرفت ادیان، ش ۴، ص ۳۴-۵.

وان وورست، رابرت ای.، ۱۳۸۴، مسیحیت از لابلای متون، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسولزاده، قم، مؤسسه

آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

هوشنگی، لیلا، ۱۳۸۹، نسطوریان، تهران، بصیرت.

Catechism of the Catholic church, 1994, Ireland: Veritas.

Watt, Montgomery, 1983, *Islam and Christianity Today*, London, Routledge and Kegan Paul.

New Catholic encyclopedia, 2nd ed., 2003, Detroit, Catholic University of America:

Thomson/Gale; Washington, D.C.